

المرسی الرابع:

توقفگاه چهارم:

بلاد سومر واکاد بکت دموزی والآن تبکی الحسین  
(ع)؟!

سرزمین سومر و اکد بر دموزی گریست و اکنون بر حسین  
ع می‌گرید؟!

بکی وناح السومریون أو الاکادیون علی دموزی (دمو: الابن، زی: الصالح)  
آلاف السنین. واستمر نواح بلاد ما بین النهرین علی دموزی حتی زمن  
النبي حزقیال، نقل في التوراة أنّ سكان بلاد ما بین النهرین كانوا ینوحون  
علی تموز (دموزی):

سومریان یا اکدیان هزاران سال بر دموزی (دمو: فرزند، زی: نیکوکار)  
گریستند و مویه کردند.  
گریه و زاری سرزمین بین‌النهرین بر دموزی تا زمان حزقیال نبی ادامه یافت.  
در تورات نقل شده است که ساکنان بین‌النهرین بر تموز (دموزی)  
نوحه‌سرایی می‌کردند:

«وقال لي بعد تعود تنظر رجاسات أعظم هم عاملوها \* فجاء بي إلى مدخل  
باب بيت الرب الذي من جهة الشمال وإذا هناك نسوة جالسات يبكين علی

تموز \* فقال لي رأيت هذا يا ابن آدم. بعد تعود تنظر رجاسات أعظم من هذه \* فجاء بي إلى دار بيت الرب الداخلية وإذا عند باب هيكل الرب بين الرواق والمذبح نحو (تقريباً) خمسة وعشرون رجلاً ظهورهم نحو هيكل الرب ووجوههم نحو الشرق وهم ساجدون للشمس نحو الشرق « [حزقيال: 8 - 13 - 16].

«سپس گفت بیا تا گناهان بدتر از اینها را به تو نشان دهم \* آنگاه مرا به دروازه‌ی شمالی خانه‌ی خداوند آورد و زنانی را نشان داد که آنجا نشسته بودند و بر تموز گریه می‌کردند \* خداوند به من فرمود: آیا این را می‌بینی، ای فرزند آدم؟ ولی از این بدتر را هم به تو نشان خواهم داد \* سپس مرا به حیاط داخلی خانه‌ی خداوند آورد. آنجا در کنار دروازه‌ی خانه، هیكل خداوند و بین ایوان و قربانگاه، در حدود بیستوپنج مرد پشت به هیكل خداوند و رو به مشرق، در شرق، آفتاب را سجده می‌کردند.» [کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر حزقیال ۱۶ - ۱۳ - ۸].

والعمل الموصوف بأنه رجس هو قتل تموز (دموزي) الذي جعل أولئك النساء يبكين والرجال يسجدون عند مذبحه.

عملی که در اینجا گناه و پلیدی خوانده شده، همان قتل تموز (دموزی) است که آن زنان را به گریه و مردان را کنار قتلگاهش به سجده واداشته است.

تبدأ قصة مقتل الملك دموزي بأنه يدفع ثمن رفضه السجود لعشتار - أنانا (الدنيا):

قصه‌ی مرگ دموزی پادشاه با پرداخت هزینه‌ی پذیرفتن سجده برای ایشتر-اینانا (دنیا) آغاز می‌شود:

« فإذا أرادت "انانا" (عشتار) أن تصعد من العالم الأسفل،  
فدعها تقدم من يكون بديلاً عنها،  
صعدت "انانا" من العالم الأسفل،  
وكان الشياطين الصغار مثل قصب الـ "شوكر"،  
والشياطين الكبار مثل قصب الـ "دابان"  
يمشون إلى جانبها، حافين بها،  
والشيطان الذي مشى قدامها أمسك صولجاناً بيده، وإن لم يكن وزيراً،  
والذي بجانبها، وإن لم يكن فارساً، فقد تمنطق بالسلاح، إن الذين رافقوها،  
الذين رافقوا "انانا" (الآلهة عشتار أو الدنيا)،  
كانوا مخلوقات لا يعرفون الطعام ولا يعرفون الماء،  
فلا يأكلون من الطحين المبسوس،  
ولا يشربون الماء الذي يقدم قرباناً،  
إنهم يأخذون الزوجة من حزن زوجها،  
ويأخذون الطفل الرضيع من ثدي مرضعته .....

«پس آن هنگام که "اینانا" (ایشتار) بخواهد از جهان زیرین خارج شود،  
بگذار تا کسی را به‌جانشینی برگمارد،  
"اینانا" از جهان زیرین بالا آمد،  
شیاطین کوچک چون نی شوکر و شیاطین بزرگ چون نی دابان از هر سو  
گداگرد او حرکت می‌کردند،  
شیطانی که پیشاپیش او گام برمی‌داشت، گرچه وزیر نبود، عصای  
سلطنتی در دست داشت،  
و آن‌که در کنارش می‌آمد، گرچه جنگاور نبود، ولی غرق در سلاح بود، آنان  
که وی را همراهی کردند،  
آنان که با "اینانا" (الهه‌ی ایشتار یا دنیا) همسفر بودند،

موجوداتی بودند که نه نان می‌شناختند و نه آب،  
نه آرد بو داده می‌خوردند،  
و نه آبی که برای قربانی تقدیم شده بود، می‌نوشیدند،  
آنها زن را از آغوش شوهرش می‌ربودند،  
و نوزاد شیرخوار را از سینه‌ی مادرش جدا می‌نمودند. ...

وتقصد "انانا" (عشتار) إلى المدينتين السومريتين "أوما" و"بادتيرا"، حيث  
نجد إلهيهما، كما قدمنا، يسجدان لها (لعشتار أو الدنيا) وبذلك تخلصا من  
قبضة الشياطين. ثم تصل إلى مدينة "كلاب" التي كان دموزي إلهها  
الحامي. وتستمر القصيدة على الوجه الآتي:

"انانا" (ايشتار) رهسپار دو شهر سومری "اوما" و "بادتیبیرا" می‌شود و  
خدایان این دو شهر، همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، با خضوع و خشوع برای  
او (ایشتار یا دنیا) سجده می‌گذارند و به‌این‌ترتیب خود را از چنگال  
اهریمنان نجات می‌دهند. سپس به شهر "کلاب" که خدای حامی آن،  
دموزی است می‌رسد. دنباله‌ی منظومه به‌صورت زیر ادامه پیدا می‌کند:

ارتدی "دموزي" (تموز) حلة فاخرة واعتلى جالساً على منصته،  
فمسكه الشياطين من فخذه .....،  
لقد هجم عليه الشياطين السبعة كما يفعلون بجانب الرجل المريض،  
فانقطع الرعاة عن نفخ الناي والمزمار أمامه.  
ثم صوبت (أي "انانا") نظرها عليه، ثبتت عليه نظرة الموت،  
نطقت بالكلمة ضده، كلمة السخط والحنق،  
وصرخت ضده بصرخة التجريم قائلة،:

"دموزی" (تموز) لباسی فاخر به تن کرد و بر تخت تکیه زد،  
شیاطین از ران‌هایش گرفتند. ...،  
هفت شیطان بهسویش حمله بردند، آن‌گونه که بر بالین بیماران حمله‌ور  
می‌شوند،

چوپانان از نواختن نای در پیشگاه او دست کشیدند،  
"اینانا" چشم بر او دوخت، با دیده‌ی مرگ به او خیره شد،  
با خصومت با او صحبت کرد، کلماتی از روی خشم و عصبانیت،  
با صدای بلند او را گنه‌کار خواند:

"أما هذا فخذوه"،  
وهكذا أسلمت "انانا" الطاهرة الراعي "دموزي" إلى أيديهم. ([9])

"سزای اوست، ببریدش"،  
و این‌گونه "اینانا" ی پاک، دموزی شبان را به آنان سپرد، ([۹])

إن من رافقه،  
من رافق دموزي (تموز)،  
كانوا مخلوقات لا يعرفون الطعام ولا يعرفون الماء،  
لا يأكلون الطحين المبسوس (السويق)،  
ولا يشربون الماء المقرب (المقدم قرباناً)، ...» [من ألواح سومر: ص 277 - 279].

آنان که با او همراه بودند،  
آنان که با دموزی (تموز) همراه بودند،  
موجوداتی بودند که نه نان می‌شناختند و نه آب،

نه آرد بو داده می‌خوردند،

و نه آب تقدیم شده به‌عنوان قربانی، می‌نوشتیدند، ...» ([از الواح سومر- کریمر: ص ۲۷۷ تا ۲۷۹]).

وهكذا فإنَّ عشتار - أنانا زوجة دموزي الملك سلّمته للشياطين ليقتلونه في مفارقة يصعب فهمها على من لا يعرفون معنى حاكمية الله أو التنصيب الإلهي، أو كما يُعبّر عنها السومريون - الأكاديون "الملوكية التي نزلت من السماء".

و این‌گونه ایشتار (اینانا) - همسر پادشاه دموزی - وی را به شیاطین تسلیم کرد تا او را به قتل برسانند. در پارادوکسی برای کسانی که معنای حاکمیت خدا را در نمی‌یابند، درکش سخت می‌باشد؛ یا تعیین الهی یا آن‌طور که سومریان - اکدیان از آن تعبیر می‌کنند، "سلطنتی که از آسمان نازل شد".

ولكنها حقيقة تكررت كثيراً في الدين الإلهي، وهي أنّ عشتار - الدنيا منقادة في كثير من الأحيان للملوك الذين لم ينصّبهم الله؛ لأنهم ساجدون وخاضعون لها، فهم يعبدون شهواتهم الدنيوية.

اما این حقیقت در دین الهی بسیار تکرار شده که ایشتار - دنیا در بسیاری موارد مطیع و منقاد پادشاهانی است که خدا آن‌ها را تعیین و تنصیب ننموده است؛ چرا که آن‌ها برای دنیا سجده می‌کنند و در مقابل او خاضع هستند و شهوات دنیوی‌شان را می‌پرستند.

وعشتار - الدنيا متمرده على المنصّبين من الله للحكم فيها؛ لأنهم في الحقيقة متمرّدون عليها. فنصيب علي (ع) كان خمس سنوات مُرّة، هاجت فيها كل شياطين الأرض لمحاربتة (ع) في الجمل وصفين والنهروان، وما قرّوا حتى قتلوه في الكوفة.

ایشتار- دنیا بر کسانی که از طرف خدا برای حکمرانی در آن تعیین می‌شوند، سرکش است؛ زیرا در حقیقت اینها بر دنیا سرکشی و نافرمانی کرده‌اند. سهم حضرت علی ع پنج سال تلخ بود که در آن، تمام شیاطین زمین برای دشمنی با حضرت ع در جمل و صفین و نهروان به پا خاستند و تا هنگامی که او را در کوفه به قتل رسانیدند از پا ننشستند.

ونصيب الحسين (ع) الملك المنصّب للحكم في الدنيا مذبحه لم يسلم منها حتى الرضيع.

سهم حسین ع -حاکم برگزیده برای حکمرانی در دنیا- کشتاری بود که حتی طفل شیرخوار نیز از آن جان سالم به در نبرد.

وهذه بعض النصوص التي وصلت في الرّم الطينية السومرية عن مأساة دموزي وأخته، وسنرى كم هي قريبة من وصف ما جرى على الحسين (ع) [[10]]، رغم أنها نصوص آثارية تناقلها السومريون - الاكاديون قبل ولادة الحسين (ع) بألاف السنين:

اینها برخی متونی است که در الواح گلین سومریان آمده است و در آن از مصیبت و فاجعه‌ی دموزی و خواهرش صحبت می‌کند. خواهیم دید که این متون تا چه حد شبیه واقعه‌ای است که بر حسین ع گذشته است؛ [[۱۰]] در

حالی که اینها متونی باستانی هستند که سومریان- اکدیان هزاران سال پیش از ولادت امام حسین ع نقل نموده‌اند:

« صار قلبه وعاء للحزن والدموع،  
مضى حيث السهول تمتد بعيداً،  
قلب الراعي يفيض بالحزن والدموع، ([11])  
مضى إلى السهول الممتدة بعيداً،  
قلب دوموزي يسبح بالحزن والدموع،  
مضى إلى السهول الممتدة الواسعة،  
علق الناي في عنقه وصاح يندب حظه،  
أيتها السهول الواسعة الممتدة بعيداً ردي بكائي،  
ردي بكائي،  
أيتها السهول يجب أن تعرفي الحزن وذرف الدموع،  
ردي بكائي،  
نوحى معي،

«قلبش ظرف اندوه و اشك شد،  
تا بدانجا که دشتهای امتدادی دوردست دارند رفت،  
قلب چوپان مالا مال از اندوه و اشک است، ([۱۱])  
به دشتهای دوردست رفت،  
قلب دموزی غرق در اندوه و اشک است،  
از دشتهای دوردست و وسیع گذشت،  
نی را بر گردنش آویخت و بختش را با تأسف فریاد زد،  
ای دشتهای پهناور دوردست، گریه‌ام را تکرار کنید،  
گریه‌ام را تکرار کنید،  
ای دشتهای، باید غم و اندوه و اشک ریختن را فرا گیرید،



گریه‌ام را تکرار کنید،  
با من نوحه سر دهید،

أيتها السرطانات في النهر، تفجعي عليّ  
أيتها الضفادع في النهر، نقّي من أجلي ([12])  
لتطلق أمي صرخة عويل،  
لتطلق أمي (سرتور) صرخة عويل،  
لتطلق أمي التي لا تملك خمسة أرغفة، صرخة عويل،  
لتطلق أمي التي ليس عندها عشرة أرغفة، صرخة عويل،  
عندما تفقدني لن تجد من يهتم بها،

ای خرچنگهای رودخانه، بر من دردمند شوید،  
ای قورباغه‌های رودخانه، برایم آواز سر دهید، ([۱۲])  
تا مادرم فریاد شیون و زاری سر دهد،  
تا مادرم (سرتور) فریاد شیون و زاری سر دهد،  
تا مادرم که پنج قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،  
تا مادرم که ده قرص نان ندارد، فریاد شیون و زاری سر دهد،  
آن هنگام که مرا از دست دهد، کسی که به او توجه کند، نخواهد یافت،

وأنت يا عيني التائهة في السهول، ادمُعي مثل عينِ أمي، ([13])  
وأنت يا عيني التائهة في السهول، ادمُعي مثل عينِ أختي،  
بين البراعم والزهور اضطجع،  
بين البراعم والزهور في السهل استلقى،  
الراعي دوموزي استلقى في السهل،  
بينما كان الراعي دوموزي مضطجعاً رأى حلماً،

كل جزء في جسده اضطرب،  
استيقظ بعد أن رأى الرؤيا،  
فرك عينيه،  
انتابه دوار شديد،

و تو ای چشم من که در دشتها حیرانی، چونان چشم مادرم گریان شو،  
([۱۳])

و تو ای چشم من که در دشتها حیرانی، چونان چشم خواهرم گریان شو،  
میان غنچهها و گلها دراز می‌کشم،  
میان غنچهها و گل‌های دشت بر پشت می‌خوابم،  
دموزی چوپان در دشت دراز کشید،  
هنگامی که چوپان دموزی خوابیده بود رؤیایی دید،  
هر پارهای از بدنش به لرزه درآمد،  
بعد از خواب دیدن بیدار شد،  
چشمانش را مالید،  
سرگیجه‌ی شدیدی احساس کرد،

دوموزي استفاق وقال:

أحضروها لي، أحضروها، أجلسوا أختي،  
أحضروا (جشتي نانا) أختي الصغيرة،  
أحضروا الكاتبة العالمة بسر الأرواح، ([14])  
أختي التي تعرف معنى الكلمات،  
المرأة الحكيمة التي تعرف معنى الأحلام،  
يجب أن أتحدث لها،  
يجب أن أخبرها بالحلم الذي رأيته،

دموزی بیدار شد و گفت:

او را نزدم بیاورید، او را بیاورید، خواهرم را بیاورید،  
جشتی اینانا خواهر کوچکم را بیاورید،  
آن نویسنده‌ی دانا به رمز ارواح را بیاورید، ([۱۴])  
خواهرم را که معانی کلمات را می‌داند،  
آن زن عاقله‌ای که معنای خوابها را می‌داند،  
باید با او سخن گویم،  
باید از خوابی که دیدم، باخبرش سازم،

دموزي تحدث إلى أخته (جشتي نانا) قال:  
عن الحلم، أختي، استمعي إلى الحلم الذي رأيته،  
الاسل يطلع في كل ما حولي،  
الاسل يندفع من باطن الأرض كثيفاً،  
واحدة من ذاك النبات وقفت وحيدة وحننت رأسها أمامي،  
كل الاسل وقف في أزواجٍ إلا واحدة أزيلت من مكانها،  
في البستان انتصبت في محيط الأرض حولي أشجار طويلة مرعبة،  
فوق أرض منامي لا ماء ينسكب، ([15])

دموزی با خواهرش (جشتی اینانا) سخن گفت:  
در مورد خواب، خواهرم، به خوابی که دیدم گوش فرا ده.  
اسل([\*]) در تمام اطراف من می‌روید،  
اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،  
یکی از آن گیاهان به‌تنهایی ایستاد و سرش را در برابرم خم کرد،  
تمام اسلها جفت‌جفت ایستاده بودند به‌جز یکی که از جایش کنده شده بود،  
در آن باغ گرداگرد من روی زمین، درختهای بلند ترسناکی برخاستند،  
بر زمین رؤیایم آبی فرو نمی‌ریزد، ([۱۵])

[\*] - اَسَل، گیاهی است که دارای شاخه‌های تیز و خاردار است و مجازاً به معنای هر چیزی که مانند شمشیر و کارد تیز باشد، به کار می‌رود. (مترجم)

محفظه متاعی خالیه وقد أخذ منها ما بها،  
وکوبی المقدس قد سقط من الوتد المعلق به،  
عصا الراعی اختفت،  
النسر یحمل حملاً بین مخالبه،  
والصقر اختطف العصفور من سیاج القصب،  
أختی: جدائی الصغار تجرجر فی التراب ویغطیها الغبار،  
أغنامٌ حظیرتی تتحرك فوق الأرض بقوائم ملتویة، ([16])  
مخضة اللبن محطمة خاویة فارغة،  
کوبی قد تهشم،  
دوموزی لم یعد بین الأحياء،  
حظیره أغنامه صارت فی مهب الريح،

کیسه‌ی آذوقه‌ام خالی گشته و همه‌چیز آن به تاراج رفت،  
جام مقدسم از میخی که به آن آویزان بود، افتاد،  
عصای چوپان ناپدید شد،  
کرکس بره‌ای را با چنگاله‌ایش می‌برد،  
و باز، گنجشک را از حصار نیین ربود،  
خواهرم: ماده شترهای کوچک من، غبارآلود ناله سر می‌دهند،  
بره‌های آغلم با پاهایی لنگان روی زمین حرکت می‌کنند، ([۱۶])  
مشک شیر متلاشی شده و خالی است،  
جامم خرد شد،  
دموزی دیگر بین زنده‌ها نیست،  
آغل بره‌هایش بر باد هوا رفت،

قالت جشتي نانا:  
أواه يا أخي، لا تحك حلمك لي،  
ليس مريحاً،  
الاسل يطلع في كل ما حولك،  
الاسل يندفع من باطن الأرض كثيفاً،  
عصبة من السفاحين ستتنقض عليك،  
هو حلمك،  
واحدة من ذاك النبات وقفت وحيدة وحننت رأسها أمامك،  
هي أمك،  
ستحني رأسها من أجلك،  
كل الاسل وقف في أزواج إلا واحدة أزيلت من مكانها،  
أنا وأنت،  
أحدنا سوف يتوارى ويزول،  
في البستان انتصبت في محيط الأرض حولك أشجار طويلة مرعبة،  
الأشجار سوف يربعونك،  
فوق أرض منامك لا ماء ينسكب،  
حظيرة الغنم سوف تغدو خراباً،

جشتي اينانا گفت:  
آه ای برادر من، خوابت را براي من باز مگو،  
شادمان کننده نیست،  
اسل در تمام اطرافت می‌روید،  
اسل به انبوه از درون زمین بالا می‌آید،  
جمعی از قاتلان کار را بر تو یکسره خواهند کرد،  
این خواب توست،

یکی از آن گیاهان بهت‌هایی ایستاد و سرش را در برابرت خم کرد،  
او مادر توست،  
به خاطر تو سرش را خم خواهد کرد،  
تمام اسل‌ها جفت‌جفت ایستاده بودند به‌جز یکی که از جایش کنده شده بود،  
من و تو،  
یکی از ما پنهان خواهد شد و از بین می‌رود،  
در باغ در گرداگرد زمین اطرافت درختان بلند ترسناک افراشته شدند،  
دیو سیرتان، تو را خواهند ترساند،  
بر زمین رؤیایت آبی فرو نمی‌ریزد،  
اغل برها ویران خواهد شد،

الأشرار سوف يُضيقون الخناق عليك،  
محفوظة متاعك خالية وقد أخذ منها ما بها،  
وكوبك المقدس قد سقط من الوتد المعلق به،  
سوف تقع من ركبة أمك التي حملتك،  
متاع الراعي،  
مخضة الراعي، كل شيء يختفي،  
الأشرار سوف يفعلون كل شيء يضعفك،  
تجمعوا،  
البومة،  
النسر،  
الصقر،  
العفريت الكبير،  
كلهم يريدون أن يطردوك،  
سيقضون عليك في حظيرة الغنم،  
جداؤك الصغار تجرر في التراب يغطيها الغبار،

الغضب سوف يدوم في السماء مثل الإعصار، ([17])

شیاطین، عرصه را بر تو تنگ خواهند کرد،  
کیسه‌ی آذوقه‌ات خالی گشته و همه‌چیز آن به تاراج رفت،  
و جام مقدست از میخی که به آن آویزان بود، فرو افتاد،  
از زانوی مادرت که تو را آبستن شد، خواهی افتاد،  
آذوقه‌ی چوپان،  
مشک چوپان، همه‌چیز ناپدید می‌گردد،  
دیو صفتان، هر کاری انجام خواهند داد تا تو را ناتوان سازند،  
جمع شدند،  
جغد،  
کرکس،  
باز،  
عفریت بزرگ،  
همه می‌خواهند تو را برانند،  
در آغل بره‌ها، کار تو را یکسره خواهند کرد،  
ماده شترهای کوچکت غبارآلود، ناله سر می‌دهند،  
خشم چونان گردباد در آسمان پایدار می‌ماند، ([۱۷])

أنت ستسقط إلى الأرض،  
عندما أغانام حظيرتك تتحرك فوق الأرض بقوائم ملتوية،  
عندما مخضة اللبن محطمة خاوية فارغة،  
الشياطين ستجعل كل شيء ذابلاً،  
حينما يأخذ النسر الخروف الصغير، ([18])

تو بر زمین خواهی افتاد،

هنگامی که بره‌های اَغْلَت با پاهایی لنگان بر روی زمین حرکت می‌کنند،  
هنگامی که مشک، متلاشی شده و خالی است،  
شیاطین هر چیزی را پژمرده خواهند کرد،  
آن هنگام که کرکس، بره‌ی کوچک را می‌برد، ([۱۸])

الجالا سیخدش خدودك،  
عندما یمسك الصقرُ العصفورَ من سیاج القصب،  
الجالا سوف يتسلق السور لیاخذك بعيداً،  
دوموزي،  
شعري سيدور في السماء لأجلك، ([19])  
الخراف ستحفر الأرض بحوافرها،  
أوه دوموزي أنا سوف أشقق خدودي بأسف عليك،  
تحطم إناء الكذب، .....

گالا گونه‌هایت را خواهد خراشید،  
آن هنگام که باز، گنجشکی را از حصار نیین می‌رباید،  
گالا از حصار بالا می‌رود تا تو را به دوردست ببرد،  
دموزی،  
گیسوانم به خاطر تو در آسمان پریشان خواهد شد. ([۱۹])  
برها زمین را با سُم‌های خود خواهند کند،  
آه دموزی من با تأسف بر تو، گونه‌هایم را خواهم درید،  
ظرف دوغ شکسته شد، .....

دوموزي هرب من الشیاطین،  
هرب إلى حظيرة أغانام أخته جشتي نانا،



عندما وجدت جشتي نانا دوموزي في حظيرة الأغنام بكت،  
رفعت فمها بجانب السماء،  
أحضرت فمها بجانب الأرض،  
مثل الثوب غطى حزنها الأفق،  
مزقت عينيها، مزقت فمها، مزقت أفخاذها،  
صعد الـ (جلا) سياج القصب،  
ضرب الـ (جلا) الأول دوموزي على الخد ونشب أظافره،  
ضرب الـ (جلا) الثاني دوموزي على الخد الآخر،  
الـ (جلا) الثالث حطم عجيزة المزبدة،  
الـ (جلا) الرابع انزل الكوب من وتده وحطمه،  
الـ (جلا) الخامس حطم المزبدة،  
الـ (جلا) السادس حطم الكوب،  
الـ (الجلا) السابع بكى،  
انهض دوموزي زوج انانا،  
ابن (سيرتور) شقيق جشتي نانا،  
انهض من نومك الزائف،  
نعاجك صودرت،  
حملانك صودرت،  
عنزاتك صودرت،  
نمسك أطفالكم (جديانك صودرت) ([20])

دموزى از شياطين گريخت،  
به آغل بره‌هاى خواهرش جشتى اينانا گريخت،  
وقتي جشتى اينانا، دموزى را در آغل بره‌ها ديد گريست،  
دهانش را بهسوى آسمان كرد،  
دهانش را بهسوى زمين آورد،

غم و اندوهش چونان جامه، افق را پوشانید،  
چشمانش را درید، دهانش را درید، رانهایش را درید،  
(گالا) بالای حصار چوبی رفت،  
(گالا)ی اول دموزی را بر گونه‌اش زد و چنگال‌هایش را در او فرو برد،  
(گالا)ی دوم دموزی را بر گونه‌ی دیگر زد،  
(گالا)ی سوم پایهای مشک شیرده را درهم کوبید،  
(گالا)ی چهارم جام را از میخ پایین آورد و خرد نمود،  
(گالا)ی پنجم مشک را در هم کوبید،  
(گالا)ی ششم جام را خرد کرد،  
(گالا)ی هفتم گریست،  
دموزی! برخیز، ای همسر اینانا!  
پسر (سرتور)، برادر جشتی اینانا،  
از خواب دروغینت برخیز،  
برهایت غارت شدند،  
گوسفندان غارت شدند،  
بزهایت غارت شدند،  
کودکانتان را می‌گیریم (بُزهایت غارت شدند) ([۲۰])

اخلع تاجك المقدس من رأسك،  
انزع ملابسك الملكية من جسدك،  
دع صولجانك الملكي يسقط على الأرض،  
اخلع نعليك المقدسة من أقدامك،  
عريانا، تمضي معنا ([21])

تاج مقدست را از سر درآور،  
رخت پادشاهی‌ات را از تن به در آر،

بگذار عصای پادشاهی‌ات بر زمین افتد،  
نعلین مقدست را از پای درآور،  
عریان، با ما می‌روی ([۲۱])

أمسك الـ (جلا) دوموزي،  
أحاطوه،  
أوثقوا يديه،  
ربطوا رقبتة،  
سكتت المزبدة،  
لا حليب ينزل منها،  
الكوب محطم،  
لا دوموزي بعد الآن، ([22])

أصبحت حظيرة الغنم في مهب الريح « [إنانا ملكة السماء والأرض - صموئيل نوح كريمر ودايان  
ولكشتاين].

(گالا) دموزی را گرفت،  
او را احاطه کردند،  
دستانش را بستند،  
گردنش را بستند،  
مشک شیرده آرام گرفت،  
شیری از آن پایین نمی‌آید،  
جام خرد شده است،

بعد از این دیگر دموزی نخواهد بود، ([۲۲])

أغل برها به باد هوا رفت». ([اینانا ملکه‌ی آسمان و زمین - صموئیل نوح کریمر و دایان ولکشتاین.])

إكما نقرأ في التقاویم البابلیة أن الحزن والبكاء على الإله (دموزي) كان يبدأ في اليوم الثاني من شهر (Du uzi) أي تموز وإنه كانت تقام مواكب للعزاء تحمل فيها المشاعل وذلك في اليوم التاسع والسادس عشر والسابع عشر. وكان یقام في الأيام الثلاثة الأخيرة من هذا الشهر احتفال اسمه بالأكدیة (Talkimtu) یجری خلاله عرض ودفن طقسي لدمیة تمثل الإله تموز ولكن على الرغم من الأثر الذي تركته عقیده موت الإله دموزي في المجتمع القديم في وادي الرافدين وخارجه فإن الحزن علیه لم یصبح في يوم ما من طقوس المعبد بل ظل یقام سنویاً في نطاق الممارسات الشعبیة ..... لقد وصلنا عدد من المناحات التي ألفها الشعراء السومريون والبابليون للبكاء على الإله الشاب دموزي والتي كانت تقرأ في مواكب العزاء في المدن المختلفة [عشتار ومأساة تموز - د. فاضل عبد الواحد علي].

[همانطور که در تقویمهای بابلی میخوانیم، اندوه و زاری بر الهه (دموزی) از روز دوم ماه (Du uzi) یعنی تموز[\*]] آغاز میشد و کاروانهای عزاداری تشکیل میگردید و در آنها مشعلهایی حمل میکردند. این مراسم در روز نهم و شانزدهم و هفدهم بود. در سه روز آخر از این ماه، مجلسی تشکیل میدادند که نام اکدی آن تالکیمتو (Talkimtu) بود. در این مراسم، عروسکی که نماد الهه تموز بود را نمایش میدادند و بطور سمبلیک دفن میکردند. علیرغم تأثیری که عقیده مرگ الهه دموزی بر جامعهی کهن بینالنهرین و خارج از آن بر جای گذاشته بود، حزن و اندوه بر او هیچگاه جزو تشریفات رسمی معبد نشد، بلکه سالانه در بین مردم برگزار میشد. ... ما به تعدادی از نوحههایی که شاعران سومری و بابلی در رثای الهه جوان دموزی تألیف کردهاند و در کاروانهای عزا در شهرهای مختلف خوانده میشد، دست پیدا کردیم.] ([ایشتار و مصیبت تموز- د.

فاضل عبدالواحد علی.]

[\*]- تموز نام یکی از ماههای عبری، رومی و سریانی است که تقریباً معادل تیر ماه شمسی است.

(مترجم)

رثاء السومريين لتموز أو دموزي:  
« لقد سقط القدر مهشما  
ولم يعد دموزي على قيد الحياة  
وذهبت الحظيرة أدراج الرياح » [عشتار ومأساة تموز - د. فاضل عبد الواحد علي].

مرثية سرايى سومريان بر تموز يا دموزى  
«قَدَح تَكَتَكَه بر زمين افتاد،  
دموزى ديگر زنده نيست  
و آغل بر باد هوا رفت».[[ايشتار و مصيبت تموز- د. فاضل عبد الواحد علي]].

وفي قصيدة أخرى يرثي بها الشاعر السومري دموزي (الابن الصالح)،  
فيقول:

« راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً  
إني أنا سيدة أي - أنا التي تحطم بلاد الأعداء،  
إني أنا ننسونا أم السيد العظيم  
إني أنا كشتن - أنا أخت الفتى المقدس  
راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً  
راح إلى مكان الفتى،  
راح إلى مكان دموزي،  
إلى العالم الأسفل، مستوطن الراعي  
راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً  
إلى المكان الذي ربط فيه الفتى،  
إلى المكان الذي احتجز فيه دموزي ...  
راح قلبي إلى السهل نائحاً نائحاً » [عشتار ومأساة تموز - د. فاضل عبد الواحد علي].

در قصیده‌های دیگر، شاعر سومری، برای دُموزی (پسر نیکوکار) نوحه‌سرایی کرده، می‌گوید:

«قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،  
منم بانوی عالی‌مقام، همان‌که سرزمین دشمنان را درهم می‌کوبد،  
منم نانسونا، مادر آن سرور بزرگ  
منم کِشِتن، خواهر جوانمرد مقدس،  
قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،  
به مکان جوانمرد رفت،  
به جایگاه دموزی،  
به جهان زیرین، مأوای چوپان،  
قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد،  
به‌جایی که جوانمرد آنجا به بند کشیده شد،  
به‌جایی که دموزی در آن اسیر شد...»

قلبم سوگوار و غم‌زده رو به دشت نهاد». ([ایشتار و مصیبت تموز- د. فاضل عبدالواحد علی.])

حقیقة إنَّ ظلماً كبيراً يطال السومريين الذين علّموا الإنسانية الكتابة ووضعوا القوانين وأسس العلوم، وهم أوّل من صنع العجلة ووضع نظم الحساب والجبر والهندسة عندما يصورهم د. كريم ويتبعه بعض المختصين بالحضارة السومرية: إنهم ينوحدون على شيء أسطوري أو قصة أسطورية هم من ألفها، وهي مجرد تعبير عن الخصب والجدب اللذين يتعاقبان على السنة.

واقعیت آن است که سومریان کسانی هستند که به بشریت نوشتن را آموختند، قوانین و مبانی علوم را بنیان نهادند، اولین کسانی بودند که چرخ را ساختند و ریاضیات و جبر و هندسه را پایه‌گذاری کردند؛ بنابراین دکتر

کریمر و به دنبال او برخی کارشناسان تمدن سومری ستم بزرگی بر سومری‌ها روا می‌دارند، آنگاه که می‌گویند: سومری‌ها بر یک مورد موهوم یا یک داستان افسانه‌ای که ساخته و پرداخته‌ی خودشان است، نوح‌سراییی می‌کنند؛ چیزی که صرفاً تعبیری است از سرسبزی و یا خشکسالی که هم‌ساله یکی پس از دیگری فرا می‌رسد.

وكانهم شعب تعاطى كل أفراده مادة مخدرة أفقدتهم عقولهم بحيث إنهم وورثتهم البابليون ينوحون ويقيمون مجالس العزاء آلاف السنين على رمز في قصة هم ألفوها من ألفها إلى يائها.

گویا این‌ها امتی هستند که تمام افرادش ماده‌ی مخدری استفاده کرده‌اند که خرد را از ایشان گرفته، بطوری‌که ایشان و وارثان بابلی‌شان، هزاران سال بر یک شخصیت داستانی که از ابتدا تا انتهایش را خود ساخته و پرداخته‌اند، گریه و زاری می‌کنند و مجالس عزا به پا می‌دارند.

آلاف السنين وسكان بلاد ما بين النهرين جيلاً بعد جيل وكل سنة يصورون جثة دموزي، وكل سنة يبكون على دموزي، وكل سنة يقرؤون قصائد رثاء دموزي.

كل هذا مجرد أوهام؟!

ومجرد قصة هم ألفوها !!

ولأجل ماذا؟!

لأجل التعبير عن خصب يأتي في الربيع وجذب يتبعه في فصل آخر من السنة !!!.

مردم بین‌النهرین هزاران سال و نسل بعد از نسل، هم‌مساله نعش دموزی را به تصویر می‌کشند و هر سال بر دموزی گریه می‌کنند و هر سال بر او مرثیه می‌خوانند.

آیا همه‌ی این‌ها اوهام است؟! و فقط داستانی است که خودشان بافته‌اند؟! برای چه؟! برای اشاره به سرسبزی و طراوتی که در بهار پدید می‌آید و خشکسالی که در فصل دیگری از همان سال فرا می‌رسد!

المفروض أن يكون هناك جواب معقول لنوح أول حضارة عرفتها الإنسانية وطيلة آلاف السنين على دموزي (الابن الصالح) أو تموز.

انتظار می‌رود برای عزاداری هزاران ساله‌ی اولین تمدن انسانی بر دموزی (فرزند نیکوکار) یا تموز، پاسخ معقولی وجود داشته باشد.

وفيما يخص التراث الديني فإن الروايات عن الأئمة تخبرنا بوضوح تام أن السومريين قد نأحوا وبكوا على الحسين (ع) من خلال نقل بكاء وحزن الأنبياء السومريين؛ نوح (ع) وإبراهيم (ع) على الحسين (ع):

در مورد آنچه به میراث دینی تعلق دارد، روایاتی از ائمه ع وجود دارد که با بیان نقل خبر گریه و مویه‌ی پیامبران سومری یعنی نوح و ابراهیم ع بر امام حسین ع، آشکارا نشان می‌دهد که سومریان بر امام حسین ع، گریه و نوح‌سرایی می‌کردند.

عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا (ع) يقول:



لما أمر الله عز وجل إبراهيم (ع) أن يذبح مكان ابنه إسماعيل الكبش الذي أنزله عليه تمنى إبراهيم (ع) أن يكون قد ذبح ابنه إسماعيل بيده وأنه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذي يذبح أعز ولده عليه بيده، فيستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، فأوحى الله عز وجل إليه: يا إبراهيم، من أحب خلقي إليك؟ فقال: يا رب، ما خلقت خلقاً هو أحب إليّ من حبيبك محمد، فأوحى الله تعالى إليه: أفهو أحب إليك أم نفسك؟ قال: بل هو أحب إليّ من نفسي، قال: فولده أحب إليك أم ولدك؟ قال: بل ولده، قال: فذبح ولده ظلماً على أيدي أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح ولدك بيدك في طاعتي؟ قال: يا رب، بل ذبح ولده ظلماً على أيدي أعدائه أوجع لقلبي، قال: يا إبراهيم، فإن طائفة تزعم أنها من أمة محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلماً وعدواناً كما يذبح الكبش، ويستوجبون بذلك سخطي. فجزع إبراهيم (ع) لذلك، وتوجع قلبه، وأقبل يبكي، فأوحى الله عز وجل إليه: يا إبراهيم، قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين وقتله، وأوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، وذلك قول الله عز وجل: "وفديناه بذبح عظيم". شيطان قائمان وشيطان جاريان وشيطان مختلفان وشيطان متباغضان) [الخصال - الشيخ الصدوق: ص 58 - 59، عيون أخبار الرضا: ج 2 ص 187].

فضل بن شاذان می‌گوید: از حضرت رضا ع چنین شنیدم که فرمود: (آن زمان که خداوند عزوجل به حضرت ابراهیم ع امر فرمود که به جای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که خداوند فرو فرستاده بود، ذبح نماید، حضرت ابراهیم ع در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندش اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و دستور ذبح گوسفند به جای ذبح فرزندش به او داده نشده بود تا به این وسیله احساس پدری را که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح می‌کند، داشته باشد و در نتیجه شایسته‌ی بلندمرتبه‌ترین درجات پاداش اهل صبر بر مصائب شود. خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای ابراهیم محبوبترین خلق من، نزد تو کیست؟ ابراهیم ع گفت: خدایا مخلوقی

خلق نکرده‌ای که از حیبت محمد ص نزد من محبوبتر باشد. خداوند متعال به او وحی فرمود: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را بیشتر از خودم دوست می‌دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: فرزند او را. خداوند فرمود: آیا بریده شدن سر فرزند او از روی ظلم، به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می‌آورد یا بریدن سر فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت از فرمان من؟ گفت: بریده شدن سر فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می‌آورد. خداوند فرمود: ای ابراهیم گروهی که خود را از امت محمد می‌پندارند، پس از وی فرزندش حسین را با ظلم و ستم مانند گوسفند ذبح خواهند کرد و با این کار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد. ابراهیم ع بر این مطلب بی‌تابی نموده، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد. خداوند عزوجل به او چنین وحی فرمود: ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و بی‌تابی‌ات بر حسین و قتل او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را - در صورتی‌که او را به دست خودت ذبح می‌کردی - پذیرفتم و بلندمرتبه‌ترین درجات پاداش اهل صبر بر مصائب را به تو خواهم داد؛ و این همان فرمایش خداوند عزوجل است که: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (اصافات: آیه ۱۰۷). (و او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم). دو چیز برپا هستند و دو چیز روان و دو چیز جایگزین هم هستند و دو چیز دشمن یکدیگر). (الخصال صدوق: ص ۵۸ و ۵۹، عیون اخبار الرضا: ج ۲، ص ۱۸۷).

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي سَقَمِ إِبْرَاهِيمَ (ع): (فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: "فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ"، قَالَ: حَسَبَ فَرَأَى مَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ (ع)، فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ لِمَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ (ع)) [الكافي: ج 1

از علی بن محمد از امام صادق ع روایت شده است که در تفسیر بیماری ابراهیم ع که در کلام خدا به آن اشاره شده است: ﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ \* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ [صافات: آیهای ۸۸ و ۸۹]. (نگاهی به ستارگان کرد \* و گفت: من بیمارم) فرمود: (او بر مصائبی که بر حسین ع فرود می‌آید اندیشه نمود و گفت: من از آنچه بر حسین ع فرود می‌آید بیمار گشته‌ام).  
([کافی-کلینی: ج ۱، ص ۴۶۵])

وروی العلامة المجلسي في البحار:

(إِنَّ آدَمَ لَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ لَمْ يَرِ حَوَاءَ، فَصَارَ يَطُوفُ الْأَرْضَ فِي طَلِبِهَا، فَمَرَّ بِكَرْبَلَاءَ فَاغْتَمَّ وَضَاقَ صَدْرُهُ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ، وَعَثَرَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنِ حَتَّى سَالَ الدَّمُ مِنْ رِجْلِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: إِلَهِي، هَلْ حَدَثَ مِنِّي ذَنْبٌ آخَرَ فَعَاقَبْتَنِي بِهِ، فَإِنِّي طَفْتُ جَمِيعَ الْأَرْضِ وَمَا أَصَابَنِي سَوْءٌ مِثْلَ مَا أَصَابَنِي فِي هَذِهِ الْأَرْضِ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا آدَمُ، مَا حَدَثَ مِنْكَ ذَنْبٌ وَلَكِنْ يَقْتُلُ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَلَدُكَ الْحُسَيْنِ ظُلْمًا فَسَالَ دَمُكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ. فَقَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، أَيْكُنُ الْحُسَيْنُ نَبِيًّا؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنَّهُ سَبَطَ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا. فَقَالَ: وَمَنْ الْقَاتِلُ لَهُ؟ قَالَ: قَاتِلُهُ يَزِيدُ لَعِينُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. فَقَالَ آدَمُ: فَأَيُّ شَيْءٍ أَصْنَعُ يَا جِبْرَائِيلُ؟ فَقَالَ: الْعَنَهُ يَا آدَمُ. فَلَعَنَهُ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ وَمَشَى خَطَوَاتٍ إِلَى جَبَلِ عَرَفَاتٍ فَوَجَدَ حَوَاءَ هُنَاكَ).

علامه مجلسی در بحار روایت کرده است: (وقتی آدم بر زمین هبوط کرد، حوا را ندید، به جست‌وجوی او در زمین گردش می‌کرد تا به کربلا رسید. بوی دل‌غم‌کن شد و سینه‌اش تنگ گردید و در همان مکانی که حسین ع به قتل رسید، لغزید تا خون از پایش جاری شد. سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا از من گناهی سر زد که به آن عقوبتم نمودی؟ من تمام زمین را گردش کرده‌ام ولی در هیچ کجا مثل اینجا چنین مصیبتی به من نرسید! خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! از تو گناهی سر نزده است؛ ولی در این

سرزمین فرزندان حسین از روی ستم کشته می‌شود و خون تو به جهت موافقت با خون او جاری شد. آدم ع گفت آیا حسین ع، پیامبر است؟ خطاب آمد نه؛ او سبط محمد پیامبر ص است. آدم گفت: قاتل حسین ع کیست؟ وحی آمد که قاتل او یزید، ملعون اهل آسمان و زمین است. آدم ع گفت: ای جبرئیل چه کنم؟ جبرئیل گفت: ای آدم او را لعن کن. آدم چهار مرتبه بر یزید لعن فرستاد و چند قدم به سمت کوه عرفات رفت و حوا را در آنجا یافت). (بحار الأنوار- مجلسی: ج ۴۴، ص ۲۴۲).

(وروي أنّ نوحاً لما ركب في السفينة طافت به جميع الدنيا، فلما مرت بكربلاء أخذته الأرض وخاف نوح الغرق، فدعا ربه وقال: إلهي، طفت جميع الدنيا وما أصابني فزع مثل ما أصابني في هذه الأرض، فنزل جبرئيل وقال: يا نوح، في هذا الموضع يقتل الحسين سبط محمد خاتم الأنبياء وابن خاتم الأوصياء، فقال: ومن القاتل له يا جبرئيل؟ قال: قاتله لعين أهل سبع سماوات وسبع أرضين. فلعنه نوح أربع مرات، فسارت السفينة حتى بلغت الجودي واستقرت عليه.

(و روایت شده است هنگامی که نوح ع در کشتی نشست، در همهجای دنیا به گردش درآمد. هنگامی که به کربلا رسید، زمین، آن را گرفت و نوح از غرق شدن هراسید. خدایش را خواند و گفت: الهی همهجای دنیا را گشتم، ولی در هیچ جا مثل اینجا چنین بی‌تابی‌ای به من نرسید. جبرئیل نازل شد و گفت: ای نوح، در این مکان حسین سبط محمد ص خاتم انبیاء و پسر خاتم اوصیاء کشته می‌شود. گفت: ای جبرئیل، قاتل او کیست؟ گفت: قاتلش ملعون اهل هفت آسمان و هفت زمین است. نوح چهار بار او را لعن کرد و کشتی به گردش درآمد تا به جودی رسید و بر آن آرام گرفت). (بحار الأنوار- مجلسی: ج ۴۴، ص ۲۴۳).

وروي أن إبراهيم (ع) مرّ في أرض كربلاء وهو راكب فرساً، فعثرت به وسقط إبراهيم وشج رأسه وسال دمه، فأخذ في الاستغفار وقال: إلهي، أي شيء حدث مني؟ فنزل إليه جبرئيل وقال: يا إبراهيم، ما حدث منك ذنب ولكن هنا يقتل سبط خاتم الأنبياء وابن خاتم الأوصياء فسال دمك موافقة لدمه. قال: يا جبرئيل، ومن يكون قاتله؟ قال: لعين أهل السماوات والأرضين والقلم جرى على اللوح بلعنه بغير إذن ربه، فأوحى الله تعالى إلى القلم أنك استحققت الثناء بهذا اللعن، فرفع إبراهيم (ع) يديه ولعن يزيد لعناً كثيراً، وأمن فرسه بلسان فصيح، فقال إبراهيم لفرسه: أي شيء عرفت حتى تؤمن على دعائي؟ فقال: يا إبراهيم، أنا أفتخر بركوبك عليّ، فلما عثرت وسقطت عن ظهري عظمت خجلتي وكان سبب ذلك من يزيد لعنه الله تعالى) [بحار الأنوار: ج4 ص243] [23].

(و روایت شده است که ابراهیم ع در حالی که سوار بر اسب بود، از زمین کربلا گذشت. پای اسبش لغزید و ابراهیم ع افتاد و سرش شکست و خون جاری شد. شروع به استغفار کرد و گفت: الهی، چه چیزی از من سر زده است؟ جبرئیل بهسوی او نازل شد و گفت: ای ابراهیم از تو گناهی سر زده است؛ ولی در اینجا سبط خاتم انبیاء و پسر خاتم اوصیاء کشته می‌شود و خون تو به جهت موافقت با خون او جاری شد. گفت: ای جبرئیل، قاتل او چه کسی است؟ گفت: ملعون اهل آسمانها و زمینها، قلم بدون اذن خدا با لعنت بر لوح جاری شد. پس خدای متعال به قلم وحی فرمود: تو با این لعن، مستحق ثنا شدی. ابراهیم ع دستانش را بالا برد و یزید را بسیار لعن کرد و اسبش با زبان فصیح آمین گفت. ابراهیم به اسبش گفت: تو چه میدانی که بر دعای من آمین گفتی؟ گفت: ای ابراهیم، من به سوار شدن تو بر خودم افتخار می‌کنم، هنگامی که پایم لغزید و از پشتم افتادی

بسیار خجل شدم و دلیل آن نیز یزید است که لعنت خدا بر او باد. (بهار الأثوار -  
مجلسی: ج ۴۴، ص ۲۴۳) ([۲۳])

ما تقدم يجعل القارئ المتدبر يلتفت بقوة إلى أن ملاحم سومر وأكاد هي  
إخبارات دينية وبعضها غيبي مستقبلي بالنسبة للزمن الذي دوت فيه.

آنچه ارائه شد، خواننده‌ی آگاه را مطمئن می‌سازد که حماسه‌های سومر و  
اکد در واقع عبارتاند از اخبار دینی که برخی از آنها پیش‌گویی‌هایی  
غیبی در آینده - نسبت به زمان نگاشته شدن آنها - تلقی می‌گردد؛

ويجعلنا لا نشك أن الدين يشكك جزءاً كبيراً من محتوى الملاحم والقصص  
السومرية - الاكادية (البابلية والآشورية).

و هیچ شک و شبهه‌ای برای ما باقی نمی‌گذارد که قسمت عمده‌ای از  
محتوای حماسه‌ها و داستان‌های سومری - اکدی (بابلی و آشوری) را دین  
تشکیل می‌دهد.

وما دمنا قد وصلنا إلى هنا فأرى من المناسب جداً أن نمرّ على ملحمة  
أوروك الخالدة أو ملحمة جلجامش، وسنحاول معاً قراءتها بصورة أخرى  
ربما ليست معهودة، سنحاول قراءتها على أنها قصة قصها آدم لأبنائه،  
وقصها نوح لأبنائه، وقصها إبراهيم لأبنائه، وانتشرت بين السومريين وبين  
شعوب العالم القديم وخصوصاً في الشرق الأدنى، وأصبحت القصة  
المفضلة لسكان بلاد ما بين النهرين (mesopotamia) وتناقلتها الأجيال  
حتى وصلتنا عبر آلاف السنين، ولكنها ربما شوّهت وحُرِّفت - كما تبين لنا  
سابقاً - عندما تداولها الناس.

اکنون بهجایی رسیده‌ایم که کاملاً بهجا می‌بینم، مروری داشته باشیم بر حماسه‌ی اوروک جاودان یا حماسه‌ی گیلگمش. پس می‌کوشیم این دو را با هم بخوانیم و به شیوه‌ای که شاید نامعمول باشد، آن را مطالعه و بررسی کنیم، به‌گونه‌ای که آدم ع برای فرزندانش و نوح ع برای فرزندانش و ابراهیم ع برای فرزندانش خوانده و بین سومریان و ملتهای دوران باستان و به‌ویژه در خاور نزدیک انتشار یافت و به قصه‌ی مورد علاقه مردم بین‌النهرین (mesopotamia) تبدیل شد که آن را نسل‌ها یکی پس از دیگری بازگو کردند تا پس از هزاران سال به ما رسید؛ ولی چه‌بسا هنگامی‌که بین مردم در گردش بود، همان‌طور که پیشتر شرح داده شد، در معرض تحریف و دستکاری قرار گرفته باشد.

قصة جلجامش الذي سيأتي يوماً ليحقق العدالة وينقذ النوع الإنساني من حيوانيته، وفي الآثار المصرية القديمة (رجل قائم ممسك بكل وقار ثورين قائمين واحد عن يمينه والآخر عن يساره) [أساطير بابل - شارل فيروللو].

داستان گیلگمش - که روزی خواهد آمد تا عدالت را تحقق بخشد و نوع انسانی را از حیوانیت خویش نجات دهد - در آثار کهن مصری این‌گونه معرفی شده است:

(مردی قائم (ایستاده) که با کمال سنگینی و متانت، دو گاو نر ایستاده را بر دست گرفته است؛ یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپش). [اساطیر بابل: شارل ویرولو].

جلجامش الذي تنتظره بلاد ما بين النهرين (سومر) أو جنوب العراق ليظهر فيها يوماً ما منذ آلاف السنين ([24]).

## سرزمین بین‌النهرین (سومر) یا جنوب عراق هزاران سال منتظر گیلگمش است تا روزی روزگاری ظهور کند. (۲۴)]

\* \* \*

[9]. بعد أن عرفنا أن (عشتار = أنانا) هي الدنيا، لا نتفاجئ الآن من وصفها بالطاهرة، والذي هو بكل تأكيد وصف يطلقه أهلها وعبادها عليها، كالعلماء غير العاملين الذين يحرقون الحق والحقيقة، ولذا فإن حقيقة أنهم أموات ولا نصيب لهم من حياة القلوب التي يدعوا لها خلفاء الله ولا حظ لهم من طعام السماء وموائدها.

[۹] - پس از اینکه دانستیم (ایشتر - اینانا) همان دنیاست، از توصیف شدنش به پاک، تعجبی نمی‌کنیم، چرا که بطور قطع دوستداران و بندگانش مانند علمای بی‌عمل که حق و حقیقت را تحریف می‌کنند، آن را این‌گونه توصیف می‌نمایند؛ آن‌ها در واقع مردگانند و از زندگانی قلبها که خلفای الهی آن‌ها را به آن می‌خوانند، نصیبی و از روزی‌های آسمان و مائدهایش بهره‌ای ندارند.

[10]. ولأجل تأكيد القرب بين ما موجود في النصوص السومرية المبيّنة لمأساة دموزي وأخته وبين ما جرى فعلاً على الحسين وأخته زينب (عليهما السلام)، ستكون هناك مقارنة مختصرة بين بعض فقرات النص السومري وما ذكرته الروايات.

[۱۰] - و به خاطر تأکید بر نزدیکی و پیوند بین آنچه در متون سومری که نشانگر مصیبت دموزی و خواهرش است و آنچه بر امام حسین ع و خواهرش زینب ع واقع شد، در اینجا مقارنه‌ای مختصر بین برخی از متون سومری و آنچه روایات ذکر نموده‌اند، وجود دارد.

[11]. إطلاق وصف الراعي على (دموزي) باعتباره ملكاً إلهياً (أي خليفة من خلفاء الله في أرضه)، ولذا يقول عيسى (ع): (14 أنا الراعي الصالح أعرف خرافي وخرافي تعرفني) الكتاب المقدس - مجمع الكنائس الشرقية: ص322.



عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال: (قال أمير المؤمنين (ع): أنا الراعي؛ راعي الأنام، أفترى الراعي لا يعرف غنمه، قال: فقام إليه جويرية قال: يا أمير المؤمنين فمن غنمك؟ قال: صفر الوجوه ذبل الشفاه من ذكر الله) فضائل الشيعة للصدوق: ص 25.

[۱۱] - اطلاق صفت چوپان بر (دموزی) به این دلیل است که او پادشاهی منصوب از طرف خداوند است؛ یعنی خلیفهای از خلفای الهی بر زمینش و از همین رو عیسی ع میفرماید: (۱۴ من چوپانی صالح هستم که برهائیم را می‌شناسم و برهائیم نیز مرا می‌شناسند). کتاب مقدس - مجمع کنیسه‌های شرقی: ص 322.

از ابو بصیر از امام صادق ع روایت شده است که فرمود: (امیرالمؤمنین ع فرمود: من چوپان هستم؛ چوپان مردم. آیا گمان می‌کنید چوپان گوسفندان را نمی‌شناسد؟) جویره به سویش برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، گوسفندان چه کسانی هستند؟ فرمود: (صورت‌هایی زرد با لب‌هایی خشکیده از ذکر خدا). فضایل الشيعة صدوق: ص 25.

[12]. روى الصدوق قول الامام الحسن (ع) لأخيه الحسين (ع): (إن الذي يؤتى إليّ سم يدس إليّ فاقتل به، ولكن لا يوم كيومك يا أبا عبد الله، يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل، يدعون أنهم من أمة جدنا محمد، وينتحلون دين الاسلام، فيجتمعون على قتلك، وسفك دمك، وانتهاك حرمتك، وسبي ذراريك ونسائك، وانتهاك ثقلك، فعندها تحل ببني أمية اللعنة، وتمطر السماء رماداً ودماً، ويبكي عليك كل شيء حتى الوحوش في الفلوات، والحيتان في البحار) الأمالي: ص 178.

[۱۲] - صدوق سخن امام حسن ع به برادرش امام حسین ع را نقل می‌کند: (آنچه به من می‌رسد زهری است که به نیرنگ به کامم می‌ریزند و با آن کشته می‌شوم، ولی ای ابا عبدالله هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود؛ سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمد ص و منسوب به اسلام می‌دانند به‌سوی تو هجوم آورده، به کشتن و ریختن خون و هتک حرمتت و به اسارت بردن خاندان و اطفال و غارت خیمه‌هایت اقدام می‌کنند؛ پس در آن روز لعنت بر بنی‌امیه فرود آید و آسمان خاکستر و خون ببارد و هر چیزی بر تو بگرید حتی وحوش بیابان‌ها و ماهیان دریاها). امالی: ص 178.

[13]. عن أبي بصير قال: (كنت عند أبي عبد الله (ع) وأحدثه فدخل عليه ابنه فقال له: مرحباً وضمّه وقبله وقال: حقر الله من حقركم، وانتقم ممن وتركم، وخذل الله من خذلكم، ولعن الله من قتلكم، وكان الله لكم ولياً وحافظاً وناصرًا، فقد طال بكاء النساء وبكاء الأنبياء والصديقين، والشهداء، وملائكة السماء. ثم بكى وقال: يا أبا بصير إذا نظرت إلى ولد الحسين أتاني ما لا أملكه بما أتى إلى أبيهم وإليهم، يا أبا بصير إن فاطمة لتبكيه وتشهق ..) بحار الأنوار: ج 45 ص 208.

[۱۳] - از ابو بصیر نقل شده است که گفت: نزد ابوعبدالله ع بودم و با او سخن می‌گفتم. فرزندش بر او وارد شد. به او فرمود: مرحبا؛ و او را در آغوش کشید، بوسید و فرمود: (خداوند تحقیر کند کسی که شما را حقیر شمارد، انتقام گیرد کسی که به شما ستم روا دارد و خوار کند کسی که شما را خوار

گرداند و لعنت کند کسی که شما را به قتل برساند و خداوند سرپرست و نگهبان و یاری بخش شما باشد. گریه‌ی زنان، انبیاء، صدیقان، شهدا و ملائکه‌ی آسمان بر حسین طولانی شد). سپس گریه کرد و فرمود: (ای ابا بصیر، هرگاه به فرزندان حسین نگاه می‌کنم حالتی بر من عارض می‌شود که به خاطر آنچه بر پدرشان و خودشان گذشت، مالکش نیستم. ای ابا بصیر، فاطمه بر ایشان گریست و مویه کرد...). بحار الانوار: ج 45 ص 208.

[14]. قال الامام علي بن الحسين (ع) لعنته زينب عليها السلام بعد خطبتها لأهل الكوفة: (يا عمه اسكتي ففي الباقي من الماضي اعتبار، وأنت بحمد الله عالمة غير معلمة، فهمة غير مفهمة ..) الاحتجاج للطبرسي: ج 2 ص 31.

[۱۴] - امام علی بن الحسین ع به عمه اش زینب ع پس از خطبه اش برای مردم کوفه فرمود: (ای عمه، آرام باش. از گذشته برای آینده عبرتی است. شکر خداوند که تو عالمی تعلیم‌دهی و فهمیده‌ای هستی که تفهیم نشده‌ای...). احتجاج طبرسی: ج 2 ص 31.

[15]. عن الامام الصادق (ع) أنه قال: (إن زين العابدين (ع) بكى على أبيه أربعين سنة صائماً نهاره قائماً ليله، فإذا حضر الافطار جاءه غلامه بطعامه وشرابه، فيضعه بين يديه فيقول: كُـلْ يا مولاي، فيقول: قتل ابن رسول الله جائعاً، قتل ابن رسول الله عطشاناً، فلا يزال يكرر ذلك ويبكي حتى يبيل طعامه من دموعه ثم يمزج شرابه بدموعه، فلم يزل كذلك حتى لحق بالله عز وجل) بحار الأنوار: ج 45 ص 149.

[۱۵] - از امام صادق ع روایت شده است که فرمود: (زین‌العابدین ع چهل سال بر پدرش گریست در حالی که روزها، روزها و شبها بیدار بود. وقت افطار هنگامی که غلام آن حضرت خوراکی و آشامیدنی می‌آورد و آن را جلوی حضرت می‌گذاشت و می‌گفت: میل کنید، مولای من؛ حضرت می‌فرمود: فرزند رسول خدا ص گرسنه شهید شد، فرزند رسول خدا ص تشنگی شهید شد. پیوسته چنین می‌گفت و می‌گریست تا غذایش با اشکهایش تر می‌شد و پیوسته چنین بود تا به خداوند عزوجل پیوست). بحار الانوار: ج 45 ص 149.

[16]. يقول أبو مخنف بعد مقتل أنصار الحسين (ع): (وقف الحسين على أصحابه، وأخذ يدعوهم بأسمائهم واحداً واحداً، يا مسلم بن عقيل، ويا هاني بن عروة، ويا حبيب بن مظاهر، ويا زهير بن القين، يا فلان ويا فلان، يا ابطال الصفا ويا ليوث الهيجاء، ما لي أناديكم فلا تجيبون وأدعوكم فلا تسمعون، أنتم نيام أرجوكم تنتبهون أم حالت مودتكم عن أمامكم فلا تسمعون، هذه نساء الرسول لفقدكم قد علاهن النحول ولكن صرعنكم والله ريب المنون وغدر بكم الدهر الخؤون) مقتل الحسين: ص 133.

[۱۶] - ابو مخنف پس از شهادت انصار امام حسین ع می‌گوید: (حسین بر بالای سر اصحابش ایستاد و شروع به خواندن یک‌به‌یک آنها به اسم نمود: ای مسلم بن عقیل، ای هانی بن عروه، ای حبيب بن مظاهر، ای زهير بن قين، ای فلانی و ای فلانی، ای دلاورمردان خالص، ای سروران

آوردگاه، چه شده که شما را صدا می‌زنم ولی پاسخم را نمی‌دهید و شما را می‌خوانم ولی نمی‌شنوید؟ آیا به خواب رفته‌اید که امید به بیدار شدنتان داشته باشم یا از محبت امامتان دست کشیده‌اید که دیگر نمی‌شنوید؟ اینان بانوان رسول خدایند که از فقدانتان ناتوان گشته‌اند؛ ولی شما را به خاک و خون کشیدند. به خدا سوگند، به حوادث و سختی‌های روزگار گرفتار شدید و روزگار خیانت‌پیشه به شما وفا نکرد). مقتل الحسین: ص 133.

[17]. تقدم قول الامام الحسن (ع): (لا يوم كيومك يا أبا عبد الله، يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل، .. فيجتمعون على قتلك، وسفك دمك، وانتهاك حرمتك، وسببي ذراريك ونسائك، وانتهاج ثقلك، فعندها تحل ببني أمية اللعنة، وتمطر السماء رماداً ودماً ..).

[۱۷] - پیش‌تر این سخن امام حسن ع تقدیم شد: (هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود؛ سی هزار نفر به‌سویت هجوم آورده...، به کشتن و ریختن خونت و هتک حرمتت و به اسارت بردن خاندان و اطفالت و غارت خیمه‌هاست اقدام می‌کنند؛ پس در آن روز لعنت بر بنی‌امیه فرود آید و آسمان خاکستر و خون ببارد و...).

[18]. قال الشيخ المفيد عن الحسين (ع): (دعا ابنه عبد الله (الرضيع) قالوا: فجعل يقبله وهو يقول: ويل لهؤلاء القوم إذا كان جدك محمد المصطفى خصمهم، والصبى في حجره، إذ رماه حرمله بن كاهل الأسدي بسهم فذبحه في حجر الحسين، فتلقى الحسين دمه حتى امتلأت كفه، ثم رمى به إلى السماء) بحار الأنوار: ج 45 ص 46.

[۱۸] - شیخ مفید از امام حسین ع نقل می‌کند: (فرزند (شیرخوارش) عبدالله را خواند. گفتند: در حالی که او را می‌بوسید، می‌فرمود: (وای بر این مردمان، اگر جد تو محمد مصطفی ص دشمن‌شان باشد). در حالی که کودک خردسال در آغوشش بود حرمله بن کاهل اسدی تیری پرتاب و آن کودک را در آغوش حسین ذبح نمود. حسین ع کف دستی از خون کودک پر کرد و سپس به آسمان پاشید). بحار الانوار: ج 45 ص 46.

[19]. هذا مقطع يصور فيه الامام المهدي (ع) حال عمته زينب عليها السلام وأخواتها بعد مصرع الحسين (ع): (.. فلما رأين النساء جوادك مخزياً وأبصرن سرجك ملوياً، برزن من الخدور للشعور ناشرات، وللخدود لاطمات، وللجوه سافرات، وبالعويل داعيات، وبعد العز مذلات، وإلى مصرعك مبادرات) بحار الأنوار: ج 98 ص 241.

[۱۹] - در این مقطع امام مهدی ع وضعیت عمه‌اش زینب و خواهرانش را پس از به خاک افکندن امام حسین ع به تصویر می‌کشد: (... آن هنگام که بانوان حرمت، اسب تو را خوار و شرم‌نده و زین اسبت را واژگون‌شده دیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که موهایشان را پریشان کرده، سیلی بر

چهره‌ی خود می‌زدند و صورتهایشان آشکار شده، فریادشان بلند بود و به‌سوی قتلگاہت شتابان).  
بحار الانوار: ج 98 ص 241.

[20]. تصوّر لنا الامام المهدي (ع) حال أطفال الحسين (ع) وعياله فيقول: (.. وسُبي أهلك كالعييد، وصفدوا في الحديد، فوق أقتاب المطيات، تلفح وجوههم حرور الهاجرات، يساقون في الفلوات، أيديهم مغلولة إلى الأعناق، يطاف بهم في الأسواق) بحار الأنوار: ج 98 ص 241.

[۲۰] - امام مهدي ع وضعيت فرزندان حسين ع و خانوادہاش را به تصوير می‌کشید و می‌فرماید: (... خانوادہات را چون بردگان اسیر کردند و به زنجیرهای آهنین کشیدند؛ بر فراز شتران تندرو بی‌محمل، صورتهایشان از شدت گرمای سوزان سوخت؛ با دست‌هایی بسته بر گردن‌هایشان در بیابان‌ها حرکت داده و در بازارها و کوچہا عبور داده شدند). بحار الانوار: ج 98 ص 241.

[21]. هذا كان نداء زينب عليها السلام بعد مقتل أخيها الحسين (ع): (يا محمداه بناتك سبايا، وذريتك مقتلة، تسفي عليهم ريح الصبا، وهذا حسين مجزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامة والرداء، بأبي من عسكره في يوم الاثنين نهبا، بأبي من فسطاطه مقطع العرى، بأبي من لا هو غائب فيرتجى، ولا جريح فيداوى، بأبي من نفسي له الفداء، بأبي المهموم حتى قضى، بأبي العطشان حتى مضى، بأبي من شيبته تقطر بالدماء ..) بحار الأنوار: ج 45 ص 59.

[۲۱] - این است ندای زینب ع پس از شهادت برادرش حسین ع: (یا محمداه! اینک دختران توآند که اسیراناند و فرزندانک که مقتول، در حالی که باد صبا بر آنها می‌وزد. این حسین توست که سر از قفا بریده و سلاح و لباسش به غارت برده شده است. پدر و مادرم فدای آنکه لشکرش را روز دوشنبه به تاراج بردند. پدر و مادرم فدای آنکه سراپردہاش را واژگون کردند. پدر و مادرم فدای مسافری که امید مراجعت و مجروحی که امید درمانی برایش نیست. پدرم فدای آنکه جانم فدای اوست. پدرم فدای آنکه در حزن و درد زیست تا آن هنگام که درگذشت. پدرم فدای آنکه تشنه‌لب وداع گفت. پدرم فدای آنکه محاسنش با خونش آغشته گشت). بحار الانوار: ج 45 ص 59.

[22]. هذا مقطع يصور فيه الامام المهدي (ع) حال جده الحسين (ع) يوم عاشوراء: (.. وقد عجبت من صبرك ملائكة السماوات، وأحدقوا بك من كل الجهات، وأثخنوك بالجراح وحالوا بينك وبين ماء الفرات، ولم يبق لك ناصر، وأنت محتسب صابر، تذب عن نسوانك وأولادك. فهويت إلى الأرض طريحا، ظمآن جريحا، تطوُّك الخيول بحوافرها، وتعلوك الطغاة ببواترها، قد رشح للموت جبينك، واختلفت بالانبساط والانقباض شمالك ويمينك، تدير طرفاً منكسراً إلى رحلك، وقد شغلت بنفسك عن ولدك وأهلك، وأسرع فرسك شاردأ، وإلى خيامك قاصداً، محمماً باكياً. فلما رأين النساء جوادك مخزياً، وأبصرن سرجك ملوياً، برزن من الخدور للشعور ناشرات، وللخدود لاطمات، وللجوه سافرات، وبالعويل داعيات، وبعد العز مذلات، وإلى مصرعك مبادرات، وشمير جالس على صدرك، مولغ سيفه في نحرک، قابض شيبتك

بيده، ذابح لك بمهنده، وقد سكنت حواسك، وخدمت أنفاسك، وورد على القناة رأسك، وسبي أهلك كالعبيد، وصفدوا في الحديد فوق أقتاب المطيات، تلفح وجوههم حرور الهاجرات، يساقون في الفلوات، أيديهم مغلولة إلى الأعناق، يطاف بهم في الأسواق ..) بحار الأنوار: ج 98 ص 241.

[۲۲] - در این مقطع امام مهدی ع وضعیت جدش امام حسین ع در روز عاشورا را به تصویر می‌کشد: (... تا آنجا که ملائکه‌ی آسمان‌ها از صبر تو متعجب شدند. از هر سو تو را محاصره کرده، با زخم‌های فراوان تو را از پای انداختند و میان تو و فرات جدایی افکندند و یآوری برایت باقی نگذاشتند؛ در حالی که تو بر همه به حساب خداوند، شکیبایی پیشه کردی و از زنان حرم و فرزندان دفاع می‌کردی تا مجروح و تشنّب از اسب سرنگون شدی. اسب‌ها تو را لگدکوب می‌کردند و ستمگران و سرکشان تو را با شمشیرهایشان ضربه می‌زدند. بر پیشانی مبارکت عرق مرگ جاری بود و به راست و چپ کشیده شده، انقباض و انبساط می‌یافتی (به خود می‌پیچیدی) و تو هنوز گوشه‌ی چشمی به سوی حرم و خیمه‌هایت می‌گرداندی، در حالی که آنچه دیگر بر تو می‌گذشت، تو را از فرزندان و اهل بیت باز می‌داشت. در این هنگام اسب تو شیون‌کنان و شیهه‌کشان با سرعت به سوی حرمت بازگشت. آن هنگام که بانوان حرمت، اسب تو را خوار و شرم‌نده و زین اسب‌ت را واژگون‌شده دیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که موهایشان را پریشان کرده، سیلی بر چهره‌ی خود می‌زدند و صورت‌هایشان آشکار شده، فریادشان بلند بود و به سوی قتلگاهت شتابان، در حالی که شمر بر سینات نشسته، شمشیرش را به حنجرت فرو برده، محاسنت را به دست گرفته، با شمشیرش تو را ذبح می‌کرد. حواست ساکن شد، نفست فروکش کرد، سرت بر نیزه‌ها بالا برده شد، خانوادات را چون بردگان اسیر کردند و به زنجیرهای آهنین کشیدند، بر فراز شتران تندرو بی‌محمل، صورت‌هایشان از شدت گرمای سوزان سوخت؛ با دست‌هایی بسته بر گردن‌هایشان در بیابان‌ها حرکت داده و در بازارها و کوچه‌ها عبور داده شدند...). بحار الأنوار: ج 98 ص 241.

[23]. وللمزيد انظر: ملحق رقم (1).

[۲۳] - برای موارد بیشتر به پیوست 1 مراجعه کنید.

[24]. واضح في نصوص الأديان، والآن أضيف لها نصوص الألواح السومرية، أن أمر المنقذ والمخلص العالمي الموعود أمره يرتبط بالشرق وبالعراق تحديداً، انظر: ملحق رقم (2).

[۲۴] - این موضوع در متون ادیان واضح و آشکار است و اکنون متون کتیبیها و الواح سومری نیز به آن‌ها اضافه شدند؛ اینکه منجی و رهایی‌بخش جهانی وعده داده شده، با مشرق و بطور دقیق با عراق مرتبط می‌باشد. به پیوست 2 مراجعه نمایید.